

چهارشنبه ۱۴۰۰/۳/۵

جلسه ۶۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که اگر یک مطلقى و یک مقيدى وارد شد، تارة متنافين هستند؛ در این صورت حمل مطلق بر مقيد می شود و آخوند ره فرمود: «و لا اشکال»، ما نیز عرض کردیم که ولو در وجه آن مناقشه داریم اما اصل حمل مطلق بر مقيد را قبول داریم و این مسلّم است.

أخرى این مطلق و مقيد و متوافقين هستند مثل «ان ظاهرت فاعتق رقبة» و «ان ظاهرت فاعتق رقبة» مومنة». در این صورت آیا مطلقا حمل مطلق بر مقيد می شود یا وقتی که وحدت حکم باشد؟ مرحوم آخوند در کفایة در این جهت چیزی بیان نفرموده. فقط همین مقدار فرموده که

«فالمشهور فيهما الحمل و التقييد». ولكن بعضی ها تفصیل داده اند که در متوافقی تارة وحدت حکم است مثل همین «ان ظاهرت فاعتق رقبة» و «ان ظاهرت فاعتق رقبة مومنة» و أخرى انحلال است مثل «اکرم العالم» و «اکرم العالم العادل». ما فعلا همان صورتی را بررسی می کنیم که وحدت حکم است، البته اموری را که از عبارت های مرحوم آخوند عرض می کنیم مطلق است تا بینیم از کنار و گوشه ی عبارت صاحب کفایة اینکه ایشان قائل به حمل است در صورتی که وحدت حکم باشد بدست می آید یا نه؟

جناب آخوند ره به چه دلیل حمل مطلق بر مقید می شود، ایشان می فرماید: مشهور حمل مطلق بر مقید است خب این چرا؟ استدلال شده که در حمل مطلق بر مقید وقتی یک خطاب می آید مثل فاعتق رقبة و یک خطاب دیگر می آید اعتق رقبة مومنة جمع به هر دو دلیل شده است. خب اگر ما می توانیم جمع به هر دو دلیل کنیم از اینکه به یک خطاب اخذ کنیم اولی است.

به این دلیل اشکال شده که جمع بین دو دلیل، عمل به دو دلیل به دو راه ممکن است. وقتی که یک خطاب آمد «ان ظاهرت فاعتق رقبة» و «ان ظاهرت فاعتق رقبة مومنة» یک راه جمع، حمل مطلق بر مقید است و یک راه جمع، حمل خطاب مقید بر استحباب است یعنی بگوییم رقبة مومنه افضل افراد است.

شیخ اعظم ره از این اشکال جواب داده است. ایشان می فرماید: در این وجه جمع در واقع تصرفی در مطلق نشده چرا که وقتی مقید آمد کشف می شود که مولی در مقام بیان نبوده و ما خیال می کردیم که در مقام بیان است. اطلاقی منعقد نشده نه اینکه ما از اطلاق رفع ید کردیم. یکی از مقدمات حکمت - یعنی اینکه مولی در مقام بیان است - مختل شده.

مرحوم آقای آخوند به شیخ ره اشکال می کند. اشکال ایشان این است که تارة ما در خطاب قرینه داریم که مولی در مقام بیان است. اگر قرینه موجود بود، اینجا ظفر به مقید کشف نمی کند که مولی در مقام بیان نبوده بلکه نهایت ظفر به مقید این است که کشف می کنیم آن خطابی که مطلق بوده، مطابق مراد جدی نبوده است. خب خود این تصرف در مطلق است زیرا اصل اولی این است

که مراد استعمالی مطابق مراد جدی است. بلکه اینکه مراد جدی مطلق، اطلاق نبوده بلکه مقید بوده بدین معنی نیست که این مطلق در مقید استعمال شده و مجاز است اما این مقدار تصرف هست که مطابق مراد جدی نیست. پس اگر ما به قرینه ای احراز کنیم که مولی در مقام بیان است اینجا مقید منفصل کشف نمی کند که مولی در مقام بیان نبوده و در مقام بیان اجمال و ابهام بوده و اطلاقی منعقد نمی شود. اما اگر اینکه مولی در مقام بیان است را با اصل عقلانی احراز کردیم در این صورت وقتی مقید منفصل آمد، جمع بین این دو خطاب به این است که آن خطاب مطلق در مقام بیان نبوده بلکه در مقام اجمال و اجمال بوده است، بر خلاف اصل و بعد یک فافهم دارد.

اشکال دومی که مرحوم آخوند بیان می فرماید این است که شما می گوید: «حمل بر تقیید تصرف در مطلق نیست» خب اگر اینگونه باشد حمل امر بر استحباب نیز تصرف نیست زیرا دلالت امر بر وجوب به مقدمات حکمت و اطلاق است. حمل امر بر استحباب به قرینه آن مطلق بدین معناست که اینجا مولی در مقام بیان نبوده و این وجوب مطابق مراد جدی نیست. تمام اشکال شیخ ره از این جهت است که ایشان فکر می کرده حمل مقید بر استحباب یعنی جواز ترک در حالی که استحباب به معنای افضل افراد می شود چرا که در مستحب مقتضی الزام نیست نه اینکه مقتضی عدم الزام را دارا باشد. خب فاعتق رقبة مقتضی الزام دارد و فاعتق رقبة مومنة عدم مقتضی الزام است. وقتی این با آن جمع می شود بر افضل افراد حمل می شود. بنابر این حمل مقید بر استحباب نیز تصرف در خطاب مقید نیست.

مرحوم حاج شیخ اصفهانی کلام شیخ اعظم ره را یک توجیه کرده و بعد اشکال نموده است. تقریباً می توان گفت که فرمایش حاج شیخ ره سه فقره و سه قسمت دارد. یک قسمت آن این است که اول به شیخ ره یک اشکالی می کند که این تعبیر شیخ ره یعنی «اینکه مقید که آمد کشف می شود که مولی در مقام بیان نبوده و به آن مقدمات در مقام بیان بودن خلل وارد میشود و می گوئیم مولی در مقام بیان اجمال و اجمال بوده است» تسامح دارد. مقصود ایشان این است که مقدمه ی عدم بیان قید بهم می خورد چرا که قید بیان شده. قید منفصل که می آید، کشف می

کنیم اینکه می گفتیم که قید بیان نشده...، الآن معلوم شد بیان شده است نه اینکه کشف می کنیم که در مقام بیان نبوده.

قسمت دوم فرمایش حاج شیخ ره تقریبی هست که برای کلام شیخ اعظم بیان می کند و ایشان نسبت به این تقریب می فرماید که این تقریب غایة التقریب و نهایة التقریب است. آن تقریب این است که تارة این خطاب مقید قبل از وقت حاجت بیان شده، بله در کلام منفصل بیان شده ولی قبل از وقت حاجت بیان شده. اگر قبل از وقت حاجت بیان شود خب حق با شیخ ره می باشد و تصرف در مطلق نیست زیرا اطلاق هنوز منعقد نشده است. لا یقال: مولی در مقام بیان است و بیان نکرده. لانا نقول: لازم نیست که مولی به همان خطاب بیان نماید بلکه بیان کند ولو به خطاب آخر منتهی قبل از وقت حاجت لذا ممکن است چهار ماه دیگر بیان کند زیرا وقت حاجت پنج ماه دیگرست. خب این درست هست و مشکلی ندارد. اگر کسی بگوید: جناب حاج شیخ ره یکی از مقدمات حکمت این می باشد که مولی در مقام بیان است و باید با همان خطاب بیان نماید. ایشان می فرماید: این الزام به غیر ملزم است. چه وجهی دارد که شما این طور الزام بکنند؟! این در سیره عقلاء هم محرز نیست. این آن جایی که مقید قبل از وقت حاجت برسد.

اما اگر مقید بعد از وقت حاجت برسد. در این جا حاج شیخ ره می فرماید: اینکه می گویند: «یکی از مقدمات حکمت عدم البیان است» مقصود عدم البیان الی الأبد که نیست بلکه مقصود عدم البیان است تا زمان حاجت. وقتی حاجت رسید دیگر اطلاق منعقد می شود. خب وقتی یک مقیدی بعد از وقت حاجت آمد، دو احتمال دارد. الف: مولی در مقام بیان نبوده و در مقام اهمال و اجمال بوده است. ب: مقید منفصل کشف می کند که همراه آن خطاب مطلق یک قید بوده لذا عدم بیان قید نیست بلکه بیان قید است. ممکن است کسی بگوید: جناب حاج شیخ ره اصل این است که این مولی در مقام بیان بود و قید بیان نکرد. ایشان می فرماید: اگر قید نمی آمد در این صورت اصل عقلی هست اما الآن که قید آمده دیگر ما اصل عقلائی نداریم تا بگوییم: «اصل عقلائی بر این است که خطاب مطلق، قید نداشته است و در مقام بیان بوده». وقتی دو احتمال شد، هیچ

مؤیدی ندارد لذا خطاب مجمل می شود و مقدمات حکمت تمام نمی شود. مخصوصاً اگر به کلام حاج شیخ ره عرض ما را ضمیمه کنیم. نمی دانم چرا ایشان این را ... شاید بگویند که من به نحو قضیه حقیقه بحث کردم یعنی مقید به از وقت حاجت برسد. ولی اگر به نحو قضیه خارجییه ما به مقید ها نگاه کنیم، خب به نحو قضیه خارجییه... عرض کردیم شاید هشتاد در صد این مقید ها قبلاً نیز بوده است منتهی به ما نرسیده، نه اینکه این مقیدی که از مولانا امام رضا علیه السلام صادر شده، لعل در فرمایشات و کلمات و لسان مبارک حضرت امام باقر یا امام صادق یا امام سجاد علیه السلام بوده لذا در این جا امر آکد می شود، ولی این تکه در فرمایش حاج شیخ ره نیست و اشکال هم ندارد چرا که ایشان می فرماید: من به نحو قضیه حقیقه بحث می کنم، اگر مقید بعد وقت حاجت آید یعنی فرد اکمل را بیان کردم، این را اگر جواب دهم دیگر بقیه... این بخش دوم فرمایش حاج شیخ ره که در تقریب کلام شیخ اعظم ره وارد شده است.

بخش سوم کلام حاج شیخ ره جواب از این تقریب است. ایشان می فرماید: اصلاً معنی ندارد که بگویند کسی در مقام بیان بود و قید را بیان نکرده اما مقصودش مقید بوده است. این جور در نمی آید. در مقام بیان بوده ولی بیان نکرده بی وجه است، این مثل همان فردی است که به دانش آموز می گفت: «من بهت می گویم: (قوقولی قوقو) تو نگو (قوقولی قوقو) تو بگو (قوقولی قوقو)». خب دانش آموز می گوید: «این یعنی چه؟! خودت میگی بگو، بعد می گی نگو». نمی شود مولی در مقام بیان باشد اما در عین حال باز بگویند که قید را بیان نکرده. لذا می فرماید: «وجود القید واقعا فی مقام البیان لا یمنع من انعقاد ظهور المطلق فی الإطلاق، (چرا؟ چون) و المقید لا یعقل أن یکون بیانا للقید» معنی ندارد که کسی در مقام بیان باشد و بیان نکند، پس از این معلوم می شود که در مقام بیان نبوده. خب وقتی در مقام بیان نبوده، در این اطلاق تصرف شده زیرا اصل این است که مولی در مقام بیان است و قید را بیان نکرده. اصل و لب اشکال حاج شیخ ره این است که حاج شیخ ره در تقریب کلام شیخ اعظم ره فرمود: «ما می گوئیم این اصل عقلانی که مولی در مقام بیان است در جایی هست که مقید نرسد»، حاج شیخ می فرماید: «نه فرقی نمی کند، مقید برسد یا

نرسد هر جا احتمال دهیم که مولی در مقام بوده، اصل عقلائی این است که مولی در مقام بیان است» و در واقع اشکال حاج شیخ ره به آن تقریب است. این نسبت به قبل از وقت حاجت و بعد از وقت حاج و فرمایش حاج شیخ اصفهانی.

مرحوم آخوند یک کلامی داشت. ایشان فرمود: تارة ما به قرینه خارجیہ احراز می کنیم که مولی در مقام بیان است و آخری احراز ما به اصل عقلائی است. اگر به اصل عقلائی باشد، مقید که وارد شود، توفیق و جمع بین مطلق و مقید اقتضاء می کند که ما بگوییم: «معلوم می شود که مولی در مقام اجمال و اجمال است» بعد ایشان یک فافهم دارد. گفته اند فافهم لعل اشاره به این جهت باشد که چنانچه این مقید بعد از وقت حاجت برسد، حمل آن بر اجمال معقول نیست. این معقول نیستی که در کلام حاج شیخ ره هست یک خورده همچنین ... دیگه حاج شیخ ره است. اشکالی که ما می توانیم به آخوند ره کنیم این است که جناب آخوند ره خود شما فرمودید که مخصص منفصل کشف نمی کند که مولی در مقام بیان نبوده بلکه او در مقام بیان بوده و این خطاب را از باب قاعده و اعطاء حجت بیان فرموده. خب کلام این جای شما خلاف آن مبنی است، در مبنی شما که تفصیل نبود. فرمودید: مقید منفصل کاشف از عدم اطلاق نیست بلکه مقید منفصل نهایتاً کشف می کند که آن مطلق مطابق مراد جدی نیست. عجیب است جناب آخوند ره شما دو صفحه قبل مبنای تان این بود، الآن می فرمایید که اصل عقلائی، خب این دو با یکدیگر جور در نمی آید.

عرض کردیم دلیل ما بر اینکه حمل مطلق بر مقید می شود در واقع همان اجماع و تسالم فقهای شیعه است. اجماع و تسالم فقهای شیعه بر این بوده که بر افضل افراد حمل نمی کردند. خود آخوند ره در کفایة می فرماید: لعل وجه تقييد این باشد که ظهور اطلاق صیغه در ایجاب تعیینی اقواست از ظهور مطلق در اطلاق، یعنی ما یک خطابی داریم «ان ظاهرت فاعتق رقبة» یک خطاب داریم «ان ظاهرت فاعتق رقبة مومنة». خب اگر «ان ظاهرت فاعتق رقبة مومنة» را حمل بر مستحب کردیم، معنایش این است که از ظهور صیغه افعال در ایجاب تعیینی جلوگیری کردیم و بر تخییر و یا استحباب حمل کردیم. اگر فاعتق رقبة مومنة را بر رقبة مومنه حمل کنیم، معنایش این است که

از آن ظهور اطلاقى رفع ید کردیم. آخوند ره می فرماید: خب ظهور صیغه افعلى در ایجاب تعیینى اقواست از ظهور مطلق در افرادش. آن کلام آقای ایرونى ره نیز همین بود، یعنی وجه تقييد این است که دلالت و ظهور مقید در دخالت قید در وجوب اقواست از دلالت و ظهور مطلق در اطلاق. خب چرا آقای آخوند ره اقواست و سر آن چیست؟ سر اقوی بودن این است که - بنابر آن چه به ذهن قاصر فاتر ما می آید - شما اگر مطلق را در نظر بگیرید، اگر هزار مطلق باشد، ۹۹۹ مورد آن تقييد خورده است اما اگر صیغه افعلى را در نظر بگیرید رفع ید از ایجاب تعیینى و حمل بر تخیر یا حمل بر افضل افراد کردن کمتر است. این یک احتمال در کلام آخوند ره. یک احتمال دیگر این است که می گویند: هر وقت امر دائر شد بین رفع ید از ظهور متعلق یا رفع ید از ظهور موضوع، رفع از ظهور متعلق و از اول خطاب نمی شود و از موضوع رفع ید می شود، مثلاً «لا تضرب احدا» خب اینجا الآن تعارض بین دو ظهور است. ظهور لا تضرب در ضرب مولم است. ظهور احد در اطلاق است میت یا حى. اما کسی نمی گوید که لا تضرب احدا اطلاق و دارد لذا نه میت را بزن و نه حى را، چون ضرب فرق نمی کند چه مولم و چه غیر مولم بلکه همه می گویند که ظهور ضرب در ضرب مولم مانع از انعقاد اطلاق در احد می شود. این جا هم مصداق آن کلام است زیرا در فاعتق رقبة امر دائر است که از ظهور فاعتق رفع ید کنیم یا از ظهور مومنة رفع ید کنیم. خب قطعاً اول خطاب یا متعلق - نمی دانم چه تعبیر کنیم - مقدم است. این احتمال دوم است در وجه اینکه چرا مقدم می شود و اقواست.

بعد مرحوم آخوند می فرماید: ربما یشکل به این حرف ما. آخوند ره فرمود: در «ان ظاهرت فاعتق رقبة» و آن خطاب بعدی «ان ظاهرت فاعتق رقبة مومنة» ما ظهور وجوب تعیینى را حفظ می کنیم و از مومنة رفع ید می کنیم.

خب در خطاب وارد می شود که در نماز شب مومن را دعا کن و در یک خطاب دیگر وارد می شود که در نماز شب چهل مومن را دعا کن. حال اگر کسی در نماز شب ده مومن را دعا کند یا مثلاً به جای صد استغفار، پنجاه استغفار بگوید، آیا اینجا نماز شب خوانده یا نه؟ می گویند در

مستحبات در تعارض و تنافی بین خطابات، حمل مطلق بر مقید نمی شود. در مستحبات بر افضل افراد حمل می شود یعنی نماز شب می خواهی بخوانی، افضلش چهل مومن است. یا مثلاً دارد - در ذهنم روایتی قریب به این مضمون است - که دروغ می گوید کسی که می گوید من را دوست دارد و نیمه شب بلند نمی شود و نماز نمی خواند. نماز شب دو رکعت است و اطلاق دارد ولی یک خطاب دیگر دارد که یازده رکعت است. خب یازده رکعت، دو رکعت ... می گویند: آن افضل افراد است و کسی که دو رکعت هم بخواند نماز شب را خوانده منتهی آن افضل است. خب آقای آخوند ره اگر شما گفتید ظهور وجوب تعیینی از تخییر اولی ست پس چرا در مستحبات بر افضل افراد حمل می شود؟ چرا این حمل را آن جا اعمال نمی کند؟ این اشکال را می فرماید ممکن است کسی به مرحوم آخوند بکند. حال این اشکال را آقای آخوند ره چه جواب دهد و چه کار کنیم و للكلام تتمه ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین